۱. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۷/۰۸)

۱. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۷/۰۸) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - شنبه، ۰۸ مهر ماه ۱۴۰۲ موضوع: بررسی اطلاق «بلد» ای تقیدی آن به «غیم» در ثبوت شهر در روایت اسحاق بن عمار

- پیش‌گفتار(چکیده)
- جامعیت روایت اسحاق بن عمار در تبیین مباحث مرتبط به هلال
- اطلاق تعبیر «بلد» در کفایت قضا صوم در روایت اسحاق بن عمار
- موضوعیت «غیم» در روایت اسحاق بن عمار و نفی اطلاق «بلد» در کلام آیت‌الله سیستانی
- لزوم بررسی خلأ تحقیقی پیرامون نزاع در اطلاق روایت اسحاق بن عمار
- مراتب نفی اطلاق کلمه «بلد» و بطلان استدلال به آن؛ قرینیت قید «غیم» یا احتمال قرینیت آن
- اشکال به قرینیت «غیم» و نفی اطلاق «بلد»
- روایات مورد استدلال مرحوم خوئی در اثبات اطلاق رؤیت در بلد
- عدم دخالت بقاع و لحظه غروب در تکون هلال، و قبول آن توسط مرحوم خوئی
- اشکال آیت‌الله سیستانی به مرحوم خوئی در تأثیر جایگاه بقاع و شب و روز در رؤیت هلال
- عدول مرحوم خوئی از ثبوت هلال برای کره زمین و شرطیت اشتراک شب،مستلزم نسبی شدن شروع ماه
- رؤیت هلال در وقت غروب بلد، گزینه دیگر در تبیین نسبی بودن شروع ماه در کلام آیه الله سیستانی
- بررسی حقیقی بودن شروع ماه قبل از تبیین نسبی بودن آن، خلأ تحقیقی محل نزاع
- موضوعیت رؤیت هلال در غروب هر بلدی، عامل عدول فتوای آیه الله سیستانی
- تمایز فتوا به استفاده از ابزار محاسبه در تشخیص قابلیت رؤیت هلال در بلاد غربی با شرطیت سهولت در میقاتیت

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
بررسی اطلاق «بلد» یا تقیدی آن به «غیم» در ثبوت شهر در روایت اسحاق بن عمار

موضوعات فرعی:
جامعیت روایت اسحاق بن عمار در تبیین مباحث مرتبط به هلال
اطلاق تعبیری «بلد» در کفایت قضا صوم در روایت اسحاق بن عمار
موضوعیت «غیم» در روایت اسحاق بن عمار و نفی اطلاق «بلد» در کلام آیت‌الله سیستانی
لزوم بررسی خلأ تحقیقی پیرامون نزاع در اطلاق روایت اسحاق بن عمار
مراتب نفی اطلاق کلمه «بلد» و بطلان استدلال به آن؛ قرینیت قید «غیم» یا احتمال قرینیت آن
اشکال به قرینیت «غیم» و نفی اطلاق «بلد»
روایات مورد استدلال مرحوم خوئی در اثبات اطلاق رؤیت در بلد
عدم دخالت بقاع و لحظه غروب در تکون هلال، و قبول آن توسط مرحوم خوئی
اشکال آیت‌الله سیستانی به مرحوم خوئی در تأثیر جایگاه بقاع و شب و روز در رؤیت هلال
عدول مرحوم خوئی از ثبوت هلال برای کره زمین و شرطیت اشتراک شب،مستلزم نسبی شدن شروع ماه
رؤیت هلال در وقت غروب بلد، گزینه دیگر در تبیین نسبی بودن شروع ماه در کلام آیه الله سیستانی
بررسی حقیقی بودن شروع ماه قبل از تبیین نسبی بودن آن، خلأ تحقیقی محل نزاع
موضوعیت رؤیت هلال در غروب هر بلدی، عامل عدول فتوای آیه الله سیستانی
تمایز فتوا به استفاده از ابزار محاسبه در تشخیص قابلیت رؤیت هلال در بلاد غربی با شرطیت سهولت در میقاتیت

جامعیت روایت اسحاق بن عمار در تبیین مباحث مرتبط به هلال

بحث ما در این مصباح ـ شاید هم متفرد - در کتاب صوم، از مصابیح الاحکام مرحوم بحر العلوم بود. استادشان مرحوم وحید کتاب مصابیح الظلام دارند. مصابیح الظلام برای استاد ایشان است. جناب بحر العلوم - که شاگرد ایشان ـ هستند مصابیح الاحکام دارند. ظاهراً - تا آن جایی که من مراجعه کردم - بیشتر از چهار جلدش چاپ نشده است. نسخه خطی است. آن چه که قبلاً خدمت شما صحبت شد و داشتیم، دو نسخه خطی از کتابخانه مجلس بود. نمیدانم پی دی اف آن را گذاشتند ای نه. علی ای حال دو نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس هست. اینکه نسخه‌های خطی دیگر در جاهای دیگر باشد، خوب است ببینیم. ولی آن چه که طبع شده، دو جلدش در نرم‌افزار جامع فقه آمده و چهار جلدش هم ظاهراً در نسخه جدید نرم‌افزار آمده است. ولی باز کتاب الصلاة تمام نشده است. مرحوم سید کتاب الصوم را بعد از زکاة آورده‌اند؛ طبق شرایع. در مثل عروه صوم بعد از صلاة است. اما در شرایع زکاة بعد از صلات است و صوم قبل از حج قرار گرفته است.

مرحوم سید در مصباحی که سال قبل مشغول بودیم، خلاف مشهور قائل شدند. از تعریضی که صاحب جواهر داشتند –ولو محترمانه بود- فهمیدیم که ایشان این مطلب را دارند، هرچند که هنوز این رساله چاپ نشده بود. صاحب جواهر فرمودند از غرائب و عجائب این است که با وجود استقامت طریقت سید بحر العلوم، اما ایشان از مشهور فاصله گرفته‌اند و فتوا داده‌اند که رؤیت قبل از زوال برای دخول شهر کافی است. این حرف صاحب جواهر ما را دنبال حرف سید برد تا ببینیم ایشان چه فرموده‌اند. لذا این مصباح سید را شروع کردیم و به صفحه هفتم رسیدیم.

> **و منها: ما رواه الشيخ رحمه اللّه- في الموثّق- عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام: ثمّ قال: سألته عن هلال رمضان، يغمّ علينا في تسع و عشرين من شعبان؟ فقال: «لا تصم إلّا أن تراه، فإن شهد أهل بلد آخر [أنّهم رأوه] فاقضه، و إذا رأيته وسط النهار فأتمّ صومه إلى الليل»[1].**

«و منها: ما رواه الشيخ رحمه اللّه- في الموثّق- عن إسحاق بن عمّار»؛ که قرار شد صحیح باشد؛ حتی نزد خود مرحوم سید بحر العلوم؛ با آن توضیحاتی که از فوائد الرجالیه ایشان عرض کردم. خُب روایت چیست؟ روایت ناظر به هر چهار بحث جنجالی رؤیت هلال هست.

بحث اول، روایات عدد است. بحث دوم که از نظر تاریخی در قرن یازدهم بیشتر داغ شد، مسأله اجزاء رؤیت هلال قبل از زوال است. بحث سوم، مسأله شرطیت و عدم شرطیت اشتراک آفاق و عدم

اشتراک آفاق است؛ رؤیت باید در بلاد قریبه باشد یا اینکه اگر در کل کره رؤیت شود کافی است. بحث چهارم هم مربوط به اجزاء تلسکوپ بود؛ اینکه چشم مسلح کافی هست یا نیست. این روایت اسحاق عمار همه این بحثها را متکفل است.

«سألته عن هلال رمضان، يغمّ علينا في تسع و عشرين من شعبان»؛ در بیست و نهم ماه شعبان هوا ابری می‌شود، چه کار کنیم؟ **«قال: لا تصم إلّا أن تراه»**؛ نهی بود؛ اگر دیدی آن وقت روزه بگیر. مفهوم این روایت، در صریح روایت عدد است. چون آنها می‌گفتند ماه شعبان بیست و نه روز است و خلاص؛ دیگر نمی‌توان گفت ندیدی یا ندیدی. «لاتصم» می‌گویی اگر روایات عدد بود، لازمه اش امر بود. یعنی «صم». چون بیست و نه روز است. اما چون می‌خواهد روایت عدد را نفی کند، نهی «لاتصم» می‌آید؛ روز سیام است، شما روزه نگیر مگر اینکه ببینی. راجع به دیدنش هم صحبت شد.

---

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۷۵

اطلاق تعبیر «بلد» در کفایت قضا صوم در روایت اسحاق بن عمار

بحثی که ما رسیدیم این بود: **«فإن شهد أهل بلد آخر»**؛ اگر روزه نگرفتی ولی بعداً اهل بلد دیگری شهادت دادند، **«[أنّهم رأوه] فاقضه»**؛ شما قضا بکن. **«و إذا رأيته وسط النهار فأتم صومه إلى الليل»**؛ مرحوم سید بحر العلوم به این ذیل کار دارند. قبلش ما به ترتیب جلو رفتیم.

جلسه آخری که محضر شما بودیم، عرض شد: «فان شهد اهل بلد آخر»، برای عدم لزوم اشتراک افق و خلاف فتوای مشهور فقهای پیشین، مرحوم آقای خوئی و عده دیگری نظرشان این بود که «بلد» اطلاق دارد. یعنی اگر روزه نگرفتید، هر شهری دیدند شما باید قضا کنید. اگر هم که روزه گرفتید «وقع فی محله».

در جلسه آخر عرض کردم؛ مثل کتاب مراسلات از مرحوم خوئی پذیرفتند که این روایت اطلاق دارد. فقط با قرائن خارجیه خواستند آن را تخصیص بزنند.

موضوعیت «غیم» در روایت اسحاق بن عمار و نفی اطلاق «بلد» در کلام آیت‌الله سیستانی

به خلاف آن کتاب منتسب به دفتر حاج آقای سیستانی؛ اسألة حول روية الهلال مع اجوبتها. ایشان گفتند این روایت اسحاق بن عمار اصلاً اطلاق ندارد.

ایشان از کجا اطلاق را خدشه کردند؟ که فرمایش ایشان با سائرین تفاوت داشت. گفتند ما در خود روایت قرینه داخلیه داریم که نسبت به هر بلدی اطلاق ندارد. ایشان کلمه «یغم» را قرینه داخلیه روایت میدانند. گفتند خود اسحاق بن عمار میگوید: «عن هلال رمضان یغم علینا». یعنی افق، ابر است. «غیم» ابرهای رقیق است. لذا نمیتوانیم به‌خوبی هلال را تشخیص دهیم. حال که به این صورت است چه کار کنیم؟

خُب وقتی در افق شهر شما ابر هست، به‌خاطر ابر نتوانستید ببینید، معنایش این میشود که اگر بلد دیگری دید؛ یعنی بلد دیگری که مانع غیم شما را ندارد. فقط منظور این است. پس در سائر شرائط، باید برابر باشید. نه هر بلدی؛ مثلاً شما ده ساعت بعد، در غرب شما ببینند و حال اینکه اصلاً شما هلال نداشتید. پس کلمه «یغم» قرینه داخلیه حدیث است برای اینکه اطلاق نداشته باشد.

گفتم بر همین کتاب «اسألة» نقدی آمده است. از علماء نجف هستند. مثلاً گفتهاند که این مورد است. مورد «غیم» است، مورد که مخصص نیست. جلسه قبل عرض کردم: به صرف اینکه بگوییم مورد است و مورد مخصص نیست، شاید کافی نباشد. چرا؟ به‌خاطر اینکه این مورد در سؤال سائل آمده است. هیچ مانعی ندارد که جواب کلی باشد و سؤال مورد باشد. اما گاهی است که جواب ناظر به حل اشکال سؤال است. لذا دیگر در اینجا نمیتوانیم بگوییم که مخصص نیست. چرا؟ چون دارد سؤال را حل میکند. وقتی جواب ناظر به سؤال است، اگر در سؤال قیدی است که او میخواهد مسأله را با آن قید حل کند، نمیتوانیم بگوییم مورد. دیگر مورد نیست. حل کردن و نظارت جواب بر سؤال، دیگر مورد نیست. این اندازه‌ای بود که در جلسه قبل صحبت شد.

لزوم بررسی خلأ تحقیقی پیرامون نزاع در اطلاق روایت اسحاق بن عمار

مباحثه طول کشیده است؛ چرا من طولش میدهم و ذهنم موافق این است که فرمایش سید بحر العلوم را بخوانیم و فرمایشی که در «اسألة» هست را بخوانیم؟ بهخاطر اینکه در زوایای که بین علماء عصر، الآن محل اختلاف است، دقت کنیم؛ الآن در اینجا استاد و شاگرد هستند. کتاب شاگرد حرف استاد را در میکند. دوباره شاگردان دیگر مرحوم آقای خوئی دارند از ایشان جواب میدهند. این یعنی الآن بحث داغ است. زوایای دارد که در انظار علماء قابل بحث است. ولی اگر ساده بود که رد و جواب نداشت. میگفتیم مطلب چکش خورده و جا گرفته است.

ولو این حرف به ذهن این طلبه ناقابل نمیآید ولی بهعنوان احتمال عرض میکنم؛ گمان من و دید طلبگی من این است که اشکال نداشتن طول کشیدن این بحث برای این است که فضای تحقیق ما هنوز خلأ دارد. خلأ تبیینی و تحقیق را قبلاً عرض کردم. در اینجا اگر تنها تبیینی خلأ داشت که علماء گرفتار آن نمیشدند. چون تبیینی برای عوام است. گمان من این است که در این فضا ما خلأ تحقیق داریم. یعنی هنوز مؤلفههای علمیای هست که خودش را نشان نداده است. اگر آن مؤلفهها در فضای بحث دخالت بکند، سرنوشت بحث و خروجی بحث تغییر میکند. اسم این را خلأ تحقیق میگذاریم. یعنی هنوز بحث طوری جلو میرود که میبینیم در فضای بحث عالمانه علماء، جای یک چیزی خالی است. اگر ما اینها را تشخیص بدهیم که جا چه چیزی خالی است، خیلی مهم است. الآن برخی از آنها در ذهن من هست، خدمت شما میگویم تا ببینید کاشف از خلأ تحقیق هست یا نه.

مرات نفی اطلاق کلمه «بلد» و بطلان استدلال به آن؛ قرینیت قید «غیم» یا احتمال قرینیت آن

در این کتاب حاج آقای سیستانی حرف استادشان را سه بخش کرده‌اند. اول یک مطلب کلی می‌گویند و نقد می‌کنند. بعد روایاتی که بر مطلب استادشان دلالت دارد را مطرح می‌کنند و مناقشه می‌کنند. سوم؛ شاهدی که استادشان برای لیلة القدر و عید فطر آورده‌اند را جواب می‌دهند. هر سه بخش را جواب می‌دهند. اگر قدم به قدم جلو برویم بحث خیلی خوبی است. اما با این عینک که ببینیم الآن ما در کجا مشکل داریم که استاد این را می‌گوید و شاگرد آن را می‌گوید. بعداً هم دوباره شاگرد دیگر استاد می‌آید و رد می‌کند. لذا باید ببینیم جایی که منجر می‌شود بحث در هوا بماند، کجا است.

شاگرد: برای این قرینه داخلیه باید بیانی داشته باشند. یعنی می گویند روایت می‌گوید بلدی که در همه شرائط مساوی است، الا غیم. این قید از کجا آمده است؟

استاد: من یادداشت کرده‌ام. چهار-پنج شماره شد؛ در اینکه این قرینه داخلیه برای اینکه اطلاق را تکان بدهد خوب است. جلوتر هم عرض کردم. این پیشرفتی در دقت فقه الحدیث است. این قابل پذیرش است. اطلاقی که استادشان می‌گفتند ظهور در اطلاق بود. یعنی «لایختلف فیه احد». معنای این قرینه داخلیه‌ای که ایشان آورده‌اند این است که خود همین اطلاق تحت آن فضای می‌رود که مرحوم شیخ به آن «قرینیة الموجود» می‌گفتند. یعنی علی ای حال ایشان در حدیث توانستند یک چیزی را به‌عنوان قرینه داخلیه مطرح کنند که ولو آن را قبول نکنیم ولی محتمل القرینیة است. لذا از باب احتمال وجود قرینه - که می‌گفتیم قرینه نیست - ایشان بحث را به قرینیة الموجود می‌برند. یعنی می‌فرمایند «غیم» را داریم، حال بحث کنیم و ببینیم قرینیت دارد یا ندارد.

وقتی فضای بحث از احتمال وجود قرینه به احتمال قرینیت موجود می‌آید اطلاق ضعیف می‌شود. ولو بعداً آن را نپذیریم. ولو اختلاف باشد که در قرینیة الموجود اطلاق جاری هست یا نه. برخی می‌گویند جاری نیست. اگر فرض بگیریم که در مورد قرینیة الموجود هم اطلاق جاری است، باز از باب ظهور در اطلاق نیست. بلکه از باب اصالة الاطلاق است. جلوتر از این‌ها صحبت کردیم. جریان اصالة الاطلاق برای رفع تحیر است. از ظهور عرفی در اطلاق اضعف است. علی ای حال این قرینه داخلیه این کار را می‌کند. یعنی فضا در اصالة الاطلاق می‌برد و حرف استادشان را از آن ظهور پایین می‌آورد. اما باید ببینیم می‌پذیریم یا نه. ببینیم موجود، قرینیت دارد یا نه.

اشکال به قرینیت «غیم» و نفی اطلاق «بلد»

الف) امکان وقوع ابر سراسری وسیع؛ ابهام در تعیین «غیم» در کلام آیتاللّه سیستانی

در اینجا چیزهایی به ذهنم آمد. آنها را عرض میکنم تا بهدنبال آن خلأها باشیم. ایشان فرمودند در سؤال هست «غیم علیان»، لذا به تناسب حکم و موضوع باید بلد هم بلدی باشد که تنها در غیم تفاوت داشته باشند. یعنی در اینجا ابر هست و در آن جا نیست. اوالًا در زمستان اوقاتی میشود که ابرهای سراسری میآید و منطقه وسیعی را میگیرد. در نقشه های ماهواره که میآید گاهی با جبهه هوایی ابری هست که منطقه بسیار وسیعی را سامان میدهد. خُب اگر به این صورت است باید بگوییم وقتی در آن جا ابر هست، دیگر «بلد» تمام میشود. چون میدانیم منطقه وسیعی را ابر گرفته، لذا این روایت کنار میرود. و حال آنکه حضرت این را نفرمودند. فرمودند «غیم بلد». خُب ابر وسیع است یا کم است؟ این را حضرت نفرمودند. اما ایشان میخواهند از صرف تشابه استفاده کنند.

ب) موضوعیت غیم در روایت، مستلزم فتوا به عدم اجزاء رؤیت هلال در بلد قریب در فرض عدم غیم

نکتههای که هست این است: اینکه میگویید جواب ناظر به غیم است، سؤال این است: خلاصه غیم، قید جواب هست یا نیست؟ اینکه حضرت فرمودند «و ان شهد اهل بلد»، یعنی بلدی که این قیدی که در سؤال تو بود را ندارد و شما دارید؟ از عدم غیم آنها استفاده بکنیم؟ اگر قید جواب هست، پس

باید بگویی اگر در بلد شما هوا صاف بود و کسی ندید، ولی در بلد دیگری که - روی فرض حدیث - نزدیک است دیدند، فایده‌ای ندارد. چرا؟ چون آن را قید گرفتید. شما می‌گویی حضرت فرمودند وقتی بلد شما غیم است، به بلد مجاور برو. یعنی در تمام شرائط کاملاً برابر هستید. وقتی در بلد شما غیم هست، اگر با لحاظ این قید، آنها شهادت دادند، باید قضا کنید. اما اگر در همین بلد غیم نبود و ندیدند، ولی آنها شهادت دادند، دیگر قضا نکن. درحالی‌که خود ایشان به این قائل نمی‌شوند. چرا؟ چون می‌گویند آن بلدی که می‌گویی روایت شامل آن است، بلدی است که شریک این بلد است و با هم تفاوتی ندارند. چطور وقتی غیم هست، شریک هستند و وقتی غیم نیست شریک نیستند؟! پس اگر قید بگیرند لازمه اش این می‌شود که وقتی در بلد ما غیم نیست، ولو آنها ببینند و شهادت هم بدهند و ثابت هم بشود، فایده‌ای نداشته باشد. درحالی که این خلاف ارتکاز روشن از حدیث و مبنای خود ایشان است.

اما اگر بگویی که این قید نیست. خُب وقتی قید نباشد که دوباره حرفها بر می‌گردد. پس «غیم» برای ثبوت قضا، قید نشده است. وقتی قید نیست می‌زان این نمی‌شود که وقتی غیم نداشته باشی، و خبر او «غیم» را جبران کند. بلکه می‌زان بلد دیگری می‌شود که هلال را ثابت کند. اگر قید نباشد باید خود روایت بعداً در جواب روی این قید تأکید کند؛ یعنی بلد باید نزدیک باشد.

ج) ان‌سازگاری موضوعیت «غیم» با قید «اهل المصار» در روایت بعدی در کلام ایشان

از ان‌جیه دیگر؛ جلسه قبل هم عرض کردم؛ مرحوم آقای خوئی از روایت هشام شروع کرده بودند. آخرین بخش استدلال استادشان روایت اسحاق بن عمار و عبد الرحمان بن حجاج بود. اما وقتی ایشان می‌خواهند جواب بدهند از آخری شروع می‌کنند. چرا؟ چون روایت آخر در گرفتن اطلاق و ضربه به اطلاق، روشنتر است. همین بحث ما است. گفته‌اند «یغم»، لذا باید در شرائط برابر باشند.

سؤال این است: روایت بعدی را که شما ناظر به کثرت جمعیت می‌گیری و حیثیات آن را عوض می‌کنید، آنها که دارد «اهل المصار» را می‌گوید؟ یعنی لسان آن لسان خیلی گستردهای است. ولو ایشان بعداً «اهل المصار» را طور دیگری معنا می‌کنند. این برای بخش ابتدائی بود.

د) موضوعیت «غیم» مستلزم نوعی شدن شب قدر و حتی ماه رمضان

مورد دیگر اینکه؛ لازمه حرف اشان در حرف استادشان این است که شب قدر و عید فطر نوعی بشود. یعنی بگویند مثلاً امسال یک شب، شب قدر نیست. شب قدر یک کلی نوعی است. برای این بقاع، شب قدر، شب یک شنبه است و برای شهرهای دیگری شب دوشنبه است. یعنی نوعی است و شخصیت ندارد. در ادامه به این تصریح میکنند.

نمیدانم قبلاً این را گفتهام یا نه. در یک حوزههایی، ارتکازها بیشتر فعال میشود تا شما بتوانید به خود گویندهٔ در آن ارتکازش، توجه دهید. سؤال من این است: اشان هم میگویند چون با مبنای استادشان جور نمیآید، شب قدر نوعی میشود؛ مثلاً در یک ماه مبارک دو شب قدر داریم؛ چه مانعی دارد؟! کلی شب قدر هست و برای بقاع هم دو تا هست. عید فطر هم نوعی میشود. برای اینجا امروز عید فطر است و برای جاهای دیگر فردا است. این هم مشکلی ندارد. اما جایی که مقداری سختتر میشود، این است: آیا ارتکاز نوع متشرعه و خود آنها، موافق است که در یک سال دو تا ماه مبارک داشته باشیم؟! این هم هست یا نه؟! حالا شب قدر را میگویید که در یک ماه مبارک دو تا است مشکلی نیست؛ اما شما میگویید در یک سال ما دو ماه مبارک داریم. ببینید وقتی در محدوده سال، ماه مبارک را بهعنوان یک امر در نظر میگیرید، ارتکاز شما در شخصی بودن ماه مبارک در یک سال قوی است. خیلی دور میآید که بگویند ما در یک سال دو ماه مبارک داریم. چرا؟ چون ماه مبارک نوعی است! درحالیکه در هر سالی یک ماه مبارک داریم. این یکی هم به این معنا نیست که نوعی باشد؛ یعنی یکی است. یک ماه است. شاهد آن را قبلاً عرض کرده بودم؛ اینکه معلوم است یک دور قمر است. این دور که چندتا نیست. یک دور شخصی است. از مقارنه تا مقارنه. از خروج تحتالشعاع تا خروج تحتالشعاع. اینکه دو تا نیست. بنابراین نوعی گرفتن هم یکی از لوازم فرمایش اشان است که این مشکل را دارد. حالا بعداً میرسیم. به گمان من واضح است که نوعی نیست. مشکلات کلاس و حل کردن مسائله، ما را به اینجا رساندهاست.

رواىات مورد اسىتدلال مرحوم خوئى در اثبات اطلاق رؤيت در بلد

اين يک نکته بود. حال مىخواهم از فرماىش خودشان بخوانم؛ از مبناى خودشان که در در اسىتادشان شروع کردند، بعداً بر مىگردند. در کتاب «اسأله» صفحه بىست و دوم بودىم.

> **ىالحظ علی ما افاده قدسسره**
>
> **1- ان مورد صحىحة عبد الرحمان ابى عبدالله ومعتبرة اسحاق بن عمار وه صورة الشک فى دخول شهر رمضان من جهة الشک فى وجود الهلال فى سماء البلد مستورا بالسحاب و عدمه. فلا اطلاق لها لصورة الشک فىه مع احراز عدم وجود الهلال فى سماء البلد من جهة الشک فى وجوده فى بلد آخر ىشترک مع البلد فى جزء من الللىل**[1]

«ىالحظ علی ما افاده قدسسره: 1- ان مورد صحىحة عبد الرحمان ابى عبدالله ومعتبرة اسحاق بن عمار»؛ اىشان صحىحه نمىگوىند و موثقه هم نگفته اند، معتبره مىگوىند. ولى ظاهراً همان صحىحه است. **«وه صورة الشک فى دخول شهر رمضان من جهة الشک فى وجود الهلال فى سماء البلد مستورا بالسحاب»؛** مورد جاىى است که ابر باشد. ىعنى در رواىى که استادشان اطلاق احادىث را آورده اند، اىشان از آخر آمده اند. به گمانم به اىن خاطر است که از آخر بىشتر مىتوانستند به اطلاق ضربه بزنند. روشنتر بود. لسان بعدى ها قوىتر است.

مثلا اولىن رواىتى مرحوم آقاى خوئى آورده اند صحىحه هشام بن حکم است. عبارت اىن بود:

> **عن ابى عبدالله انه قال فى من صام تسعة و عشرىن قال:: ان کانت له بىنة عادلة علی اهل مصر انهم صاموا ثلاثىن علی روىة قضى ىوما**
> **[2]**

«اهل مصر» ىعنى بلدى که در آن غىم هست؟ نه. اىنها را که ندارد. بىست و نه روز روزه گرفته، اهل مصرى گفتند که ما هلال را رؤىت کرده اىم.

روایت بعدی روایت ابوبصیر است:

> **عن ابی عبدالله علیه‌السلام انه سئل عن الیوم الذی یقضی من شهر رمضان، فقال: لا‌یقضی الا ان یثبت شاهدان عدلان من جمیع اهل الصلاة متی کان رأس الشهر و قال: لا تصم ذلک الیوم الذی یقضی الا ان یقضی اهل الامصار فان فعلوا فصمه.[3]**

شاگرد: شاید ظهور «اهل الصلاة» بهتر از بقیه باشد.

استاد: ایشان اینها را قبول نمی‌کنند. می‌گویند منظور از «اهل الصلاح» این است که سنی ها هم کافی است. اینطور نیست که تنها شیعه بگویند. بلکه منظور «اهل الامصار» و «اهل الصلاح» است. می‌خواهند بگویند در اینجا شهادت اسلامی کافی است. ایشان به همه اینها جواب داده‌اند.

---

[1] اسألة حول رویة الهلال و اجوبتها، ص ۲۳

[2] همان ص۲۱

[3] همان ۱۹

عدم دخالت بقاع و لحظه غروب در تکون هلال، و قبول آن توسط مرحوم خوئی

آن چه که میخواهم عرض کنم و مهمتر است، ابتدای کلام است. ما دنبال چه بودیم؟ عرض کردم دنبال جایی بودیم که وقتی استاد و شاگرد اختلاف پیدا میکنند کمبود تحقیق داریم یا نه. امروز میخواهم یکی از آنها را عرض کنم. ابتدای بحث ایشان حرف استادشان را میآورند. استاد میگویند: خروج قمر از تحتالشعاع؛ فاصله گرفتن ماه از خورشید بعد از مقارنه که ربطی به ساکنین بلاد مختلف زمین ندارد. طلوع و غروب و زوال به قم و بغداد و شرق و غرب مربوط است. اما اینکه لحظهای باشد که قمر از تحتالشعاع خارج میشود، هیوییِ آن را با درجه محاسبه میکنند و ربطی هم ندارد که تهران یا هر جایی دیگر باشد. ساعتش برای کل کره زمین برابر است. این را مرحوم آقای خوئی میگویند.

بنابراین چون ظاهرهٔ سماوی است، بقاع و آفاق در آن دخالت ندارد. چون دخالت ندارد پس شروع ماه جدید ربطی به آفاق ندارد. پس ماه شروع میشود. هر کجا دیدند که ماه شروع شده، شروع شده. این اصل استدلال ایشان در منهاج است. با این اینکه بناء نداشتند که استدلال کنند اما در اینجا استدلال آوردهاند.

اشکال آیت‌الله سیستانی به مرحوم خوئی در تأثیر جایگاه بقاع و شب و روز در رؤیت هلال

حال ایشان جواب می‌دهند. ببینیم کجای این حرف به این خوبی را می‌خواهند در کنند. می‌گویند ما اصل این حرف را قبول داریم.

> **ویلاحظ علی ما افاده قدس‌سره بانه و ان کان هناک رق بین ظاهرة اللیل و النهار و بین ظاهرة المحاق و الهلال و البدر و غیرها من حالات القمر من حیث ان اللیل و النهار یطرآن علی بقاع الارض حسب اختلافها فی المواجهة مع الشمس و عدمها، و اما کون القمر فی حالة المحاق ثم ظهور مقدار منه یسمی بالهلال و ازدیاده حیت یصیر بدرا ثم نقصانه بعد ذلک الی ان یدخل فی حالة المحاق مرة اخری فانما هو بالنسبة الی الرائی الذی یکون علی الکرة الارضیة.[1]**

می‌گویند اصل اینکه این برای آسمان است را قبول داریم. اما شما می‌گویید چون قمر در یک لحظه واحد از تحت‌الشعاع خارج می‌شود پس هیچ ربطی به بقاع ارض ندارد. درحالی‌که ما این «پس» را قبول نداریم. می‌گوییم ولو لحظه واحد است –این قبول است- اما در صورتی به بقاع مربوط نبود که برای همه بقاع، حالات قمر تغییر نمی کرد. شما اگر به طرف شمس و بین قمر و شمس بایستید و در مدار قمر جلو بروید، قمر در مدار خودش یک ماه دور می‌زند و شما هم که جلوی او هستید هیچ لحظه‌ای نه هلال می‌بینید و نصف ماه می‌بینید. بلکه تمام بدر می‌بینید. چرا؟ چون هلال که دور می‌زند شما بین شمس و هلال، روی مدار آن دور می‌زنید. هلال ندارد. پس چرا هلال دارید؟ چون روی کره زمین هستید. وقتی در کره زمین هستید بخشی از ماه را می‌بینید. چون هنوز آن نزدیک است و نمی‌توانید همه اش را ببینید. تا صد و هشتاد درجه فاصله می‌گیرد، آن وقت بدر می‌شود. کل قمر را روشن می‌بینید چون در بدر مقابله شده است. خب اگر به این صورت است دیگر نمی‌توانید کلاً شهرها دخالت ندارند. خب حالا که اینطور شد، پس این اندازه هست که شهرها دخالت داشته باشد.

> **و بالجملة ما ذکر من الفرق بین حالات القمر و بین اللیل و النهار و ان کان ثابتا فی اصله و لکنه لایقتضی بوجه البناء علی انه بخروج القمر عن تحت‌الشعاع یبتدیء الشهر القمری الجدید لاهل الارض جمیعا فی تمام الاصقاع و البقاع الا اذا ثبت ان العرف الممضی من قبل الشرع المقدس قد اتخذ بدایة الشهر القمری ما ذکر، و لکن هذا غیر صحیح قطعا. و الا لزم ان تکون بدایة الشهر القمری لنصف الکرة الارضیة فی اثناء النهار، و هو ما لا یساعد علیه العرف، فان الشهر یبتدیء عندهم من اللیل**[2]

«و بالجملة ما ذکر من الفرق بین حالات القمر و بین اللیل و النهار و ان کان ثابتا فی اصله»؛ اصل فرق قبول است. ما با این کار داریم. یک اصلی را مشترک هستند. بعد میگویند مشکلی که ما داریم این است که خلاصه بقاع هستند، چطور میخواهید با اینها جور کنید؟ پس الآن ما یک مشکل داریم ولو در اصل این ثابت هستیم. مشکل این است که حالات قمر نسبت به بقاع هم تأثیرگذار است. خب حال که تأثیرگذار است چطور این تأثیر را حل کنیم؟

ایشان میگویند:**«و لکنه لایقتضی بوجه البناء علی انه بخروج القمر عن تحت‌الشعاع یبتدیء الشهر القمری الجدید»؛** چرا میگویید لحظه‌ای که از تحت‌الشعاع خارج شد، ماه داخل میشود؟! درحالیکه اینطور نیست. یکی این حرف شما است که میگویید ماه داخل شد. لذا اگر این را میگویید ما مشکل داریم. یکی هم حرف ما است که میگوییم لحظه‌ای که ماه از تحت‌الشعاع خارج شد ماه داخل نشده. چه زمانی ماه داخل میشود؟ وقت غروب. وقت غروب که ماه را میبینند تازه شهر داخل میشود. چرا شما مشکل دارید؟ میگویند بخاطر اینکه لحظه‌ای که قمر از تحت‌الشعاع خارج میشود، خیلی از جاها روز است. شما میگویید آن روز برای ماه قدیم است یا ماه جدید؟ الآن ساعت یازده صبح است و قمر از تحت‌الشعاع خارج میشود. ساعت دو بعد از ظهر است و قمر از تحت‌الشعاع خارج میشود. نصف کره زمین هم روز است. از دو تا غروب، خالصه ماه شعبان است یا ماه رمضان است؟ از ساعت یازده خارج شد، از یازده تا غروب ماه مبارک است یا ماه شعبان است؟ شما به این قائل میشوید که اگر وسط روز داخل شد باید بگوییم ماه قمری داخل شد؟ میگویند ایشان خودشان هم پذیرفته‌اند و لذا گفته اند ما میگوییم آن جایی که روز است شهر داخل نشده، بلکه در جایی داخل شده که در شب با هم شریک هستند. میگویند «تنبه لم». ما راجع به «تنبه» مفصل صحبت کردیم. چاپ های مختلف منهاج و قبل و بعدش را بررسی کردیم. جلساتش موجود است.

«و لکن هذا غیر صحیح قطعا. و الا لزم ان تکون بدایة الشهر القمری لنصف الکرة الارضیة فی اثناء النهار»؛ شهر قمری باید وسط روز داخل شود. و حال اینکه خود ایشان هم نمیگویند.

«و هو ما لا یساعد علیه العرف، فان الشهر یبتدیء عندهم من اللیل»؛ وسط روز که ماه شروع نمیشود. لذا خودشان هم پذیرفتند. میفرمایند:

---

[1] همان ۷

[2] همان۹

عدول مرحوم خوئی از ثبوت هلال برای کره زمین و شرطیت اشتراک شب،مستلزم نسبی شدن شروع ماه

> و قد تنبه قدس سره لهذا المحذور لاحقا، فبنی علی انه اذا رئی الهلال فی مکان فانما یحکم بدخول الشهر فی الامکنة المشارکة له فی اللیل و لو بان یکون اول اللیل فیه آخر اللیل فیها[1]

دیدم شاگرد دیگر ایشان می‌گویند نه، تنبه ندادهاند و از قبل هم می‌گفتند. ولی علی ای حال ایشان می‌گویند لاحقا، آدرس هم دادهاند. آن طوری که ما قبلاً صحبتش شد، انصافش این بود که از عبارت منهاج معلوم بود که این تنبه بعداً آمده. لذا گفته اند باید در شب اشتراک داشته باشد.

> و لکن فی التزامه قدس سره بهذا قرار منه بان بدایة الشهر القمری امر نسبی یختلف باختلاف بقاع الارض و لیس امرا واحدا فی جمیعها و هو ما ادعاه اولا[2]

شما که می‌گویید باید در شب مشترک باشند اقرار می‌کنید، **«بان بدایة الشهر القمری امر نسبی»**؛ یعنی درجایی‌که در شب مشترک است داخل می‌شود، اما جایی که روز است و در شب مشترک نیست داخل نشده. پس شما هم پذیرفته‌اید. خود شما می‌گویید ماه خارج شد و برای کسانی داخل می‌شود که در شب با شما شریک هستند. پس یعنی کسانی که در شب با شما شریک نیستند با اینکه ماه از تحت‌الشعاع خارج شده ولی شهر داخل نشده. **«و لیس امرا واحدا فی جمیعها و هو ما ادعاه اولاً»**؛ یعنی از مبانی اولشان فاصله گرفته‌اند.

[1] همان ص۱۰

[2] همان

رؤیت هلال در وقت غروب بلد، گزینه دیگر در تبیین نسبی بودن شروع ماه در کلام آیه الله سیستانی

مع ان هذا نحو من النسبیه و هناک نحو آخر هو مقتضی القول بان العبرة فی دخول الشهر القمری فی کل مکان بامکانیة رویة الهلال فی افق ذلک المکان، فلابد من ملاحظة ان الشواهد العرفیه و الشرعیه تویدا یا ًمن النحوین لیبنی علیه؟[1]

«مع ان هذا نحو من النسبیه»؛ می‌گویند اگر قرار شد نسبی باشد، چرا حرف شما باشد؟! راه دیگری هم هست که از عرف و مردم و ادله شرعیه استفاده می‌شود. چرا از این‌ها فاصله بگیریم. اگر قرار شد نسبی باشد، **«و هناک نحو آخر هو مقتضی القول بان العبرة فی دخول الشهر القمری فی کل مکان بامکانیة رویة الهلال فی افق ذلک المکان، فلابد من ملاحظة ان الشواهد العرفیه و الشرعیه تویدا یا ًمن النحوین لیبنی علیه؟».**

خب تا اینجا چه شد؟ ایشان گفتند که قمر، ظاهره سماوی است. ایشان گفتند اصلش قبول است ولی بقاع هم که شریک هستند. و لذا شما هم که می‌گویید خروج قمر از تحت‌الشعاع، نسبت به کل کره پدیده آسمانی واحد است مجبوری که باز نسبی کنید. وقتی مجبوری یک گزینه حرف شما است و یک گزینه حرف ما است.

شما حدس می‌زنید اگر خلأ تحقیق باشد، کجا می رساند که ما یک خلأ داریم؟ ایشان می‌گویند ما در یک مطلب مشترک هستیم، اما در این‌که خلاصه چاره‌ای جز نسبیت ندارید، مشکل دارید. وقتی چاره‌ای جز نسبیت ندارید خب تنها گزینه برای رفع این مشکل، که حرف شما نیست. حرف ما هم هست. یعنی دو گزینه هست.

شاگرد: شهر تکوینی و تشریعی فرق می‌کند. تکوینا یک ماه است اما تشریعا فرق می‌کند. چون احکام تشریع با تکوین متفاوت است. حرف آقای خوئی از این‌جهت درست است که یک ماه است، اما از نظر تشریعی احکام متفاوت است. یعنی هر بلدی برای خودش دارد.

استاد: ایشان هم همین را می‌گویند. حرف شما همان فاصله گرفتن از حرف استادشان است، و سراغ حرف ایشان رفتن است.

هامان ۱۱ [1]

بررسی حقیقی بودن شروع ماه قبل از تبیین نسبی بودن آن، خلأ تحقیقی محل نزاع

سؤال من این است: شما می‌گویید ازنسبیت ناچار هستیم. سؤال اول: آیا ناچار هستیم یا نه؟ این قدم دوم است که می‌گویید چون از نسبیت ناچار هستیم پس یا حرف شما درست است یا حرف دیگر. اما اگر ما از نسبیت ناچار نباشیم، از آن بحث می‌کنیم. چون الآن بزرگان علماء سر این بحث می‌کنند و ناچاریت را می‌پذیرند و پس اختلاف می‌کنند، اگر در گام اول ببینیم اصلاً در نسبیت ناچار هستیم یا نه، ممکن است طور دیگری صحبت کنیم که به ناچاری منجر نشود. و لذا جلوتر عرض کردم که اشتارک در شب مطلبی نیست که سر برسد. از چپ و راست مشکلاتی دارد. حالا اتفاق در معظم شب یا تمام شب؟ و ... .

همچنین نسبت به وقت غروبی هم که ایشان فرمودند؛ از مبانیای که از ایشان معروف است این است که می‌گویند چون قرآن کریم هلال را میقات قرار داده –در بحث تلسکوپ فرمایش ایشان را خیلی تکرار کردیم- پس باید همه بهراحتی آن را ببینند؛ آن هم در بلد خودشان با چشم عادی. این فرمایش ایشان بود. الآن هم شروع می‌کنند شواهدی را بیان می‌کنند در توضیح اینکه گزینه استادشان –اشتارک در شب- درست نیست. می‌گویند گزینه ما درست است که وقت غروب میزان است. نه اشتارک در شب. می‌گویند عرب قبل از اسلام و بعد از آن، وقت غروب را میزان دخول شهر می‌دانستند. مفصل توضیح می‌دهند. ما آن را می‌خوانیم.

موضوعیت رؤیت هلال در غروب هر بلدی، عامل عدول فتوای آیه الله سیستانی

پس مبنا چه شد؟ مبنای مقابل استادشان، اشتراک شب نشد؛ وقت غروب مالک شد. آن هم رؤیت در بلد. قبلاً طبق همین مبنا یک فتوا داشتند. آن فتوا چه بود؟ این بود: وقتی در غروب یک شهری رؤیت هلال شد، برای بلادی که درغرب او هستند نیز ثابت است. چون قمر میرود و بر نمی گردد. اگر در قم دیدیم قطعاً برای نجف کافی است. چون غرب ما است. ما که جلوتر دیدیم برای آنها کافی است. مشهور هم همین را میگویند.

قبلاً عرض شد که ایشان از این فتوا عدول کردند. گفتند نه، ما چند سال این را میگفتیم اما حال فهمیدیم اینطور نیست. چرا عدول کردند؟ بخاطر اینکه این مبنایی که الآن میخ آن را میکوبند، بر ایشان عدول از فتوای قبلی را تحمیل کرده است. چرا؟ چون میگویند قرار شد که رؤیت با چشم عادی در افق خودمان باشد. اگر قرارمان این شد، اگر در سابق ببینند برای لاحق کافی نیست. صفحه سی و ششم میفرمایند:

> **یقبی هنا شیء، و هو انه کان یعتقد فیما مضی انه اذا رئی الهلال فی مکان کشف ذلک عن امکانیة رویته فی الامامکن الواقعة فی غرب المکان الاول. و علل ذلک بعض الفقهاء بان القمر لایرجع و لایتوقف.**
>
> **ولکن ظهر لاحقا ان هذا الکلام لایتم علی اطلاقه، و انما فی خصوص ما اذا کان المکانان متقاربین فی خطوط العرض بان لم یکن الاختلاف بینهما الا بدرجة او درجتین او نحو ذلک حسب اختلاف الحالات، و ذلک لان الهلال انما یزداد حجما بازدیاد عمره کلما اتجه غربا، فاذا رئی فی سدنی فی استرالیا و کان عمره عند غروب الشمس فیه ۲۱ ساعة و ۳۶ دقیقة یکون عمره فی طهران ۲۷ ساعة و ۵۰ دقیقة و فی النجف الاشرف ۲۸ ساعة و ۱۹ دقیقة و فی لندن 30 ساعیال و 57 دقیقة و هکذا. و لکن هذا لایقتضی کونه قابلا للرویة فی جمیع البلدان الواقعة فی غرب سدنی. اذ لدرجة ارتفاع الهلال عن الافق دخل تام فی امکانیة الرویة و عدمها[1]**

«یقبی هنا شیء»؛ سه فرع بوده که مفصل تر هم عرض میکنم. آن چه که میخواهم امروز روی آن تأمل کنید –چون با آن مبنای اولی، در ذهن من که جور در نیامد - میگویند این درست نیست. چه

بس دو شهر باشند...؛ ببینید چه مثال خوبی می‌گوید:

«فاذا رئی فی سدنی فی استرالیا»؛ استرالیا شرق شرق است. «و کان عمره عند غروب الشمس فیه ۲۱ ساعة و ۳۶ دقیقة یکون عمره فی طهران»؛ که در غرب سیدنی است، «۲۷ ساعة و ۵۰ دقیقة»؛ یعنی عمر هلال بیست و هفت ساعت شده است.

«و فی الانجف الاشرف ۲۸ ساعة و ۱۹ دقیقة و فی لندن ۳۰ ساعة و ۵۷ دقیقة و هکذا»؛ در سیدنی دیده‌اند. در آن جا عمر هلال بیست‌وی‌ک ساعت بود که آن را دیدند. در لندن شده سی ساعت.، بااین‌حال می‌خواهید آن را نبینند؟! این فتوای قبلی ایشان است. بعد می‌گوید نه، ملازمه ای نیست. یعنی امکان دارد در سیدنی که عمر هلال بیست‌وی‌ک ساعت است آن را ببینند، اما در لندن که عمر هلال سی ساعت است، نبینند. چرا؟ چون تنها عمر میزان نیست. بلکه ارتفاع هم مهم است. چه بسا عمر هلال در لندن سی ساعت است اما ارتفاع آن دو درجه است لذا نمی‌توانند آن را ببینند. هلال قابل رؤیت ندارند. در سیدنی عمر هلال بیست‌وی‌ک ساعت بود اما ارتفاع آن هشت درجه است، لذا آن را می‌بینند. خب حالا که اینطور شد پس فتوای ایشان عوض شده است. می‌گوید حتی رؤیت در شرق برای غرب هم فایده‌ای ندارد.

---

[1] همان ۳۶

تهافت فتوا به استفاده از ابزار محاسبه در تشخیص قابلیت رؤیت هلال در بالد غربی با شرطیت سهولت در میقاتیت

حال که عوض شده باید چه کنیم؟ وقتی به منزل رفتید حتماً نگاه کنید. در صفحه ۳۸ جمله عالِ العالی دارند. فرمودهاند:

> **و فی ضوء ما تقدم یتبین ان الطریقة الصحیحة لاستعلام کون الهلال قابلا للرویة فی بلد المکلف مع ثبوت رویته فی بلد آخر هی الاستعانة بالمعلومات الفلکیة الدقیقة التی تحدد حجم الهلال و ارتفاعه عن الافق حین الغروب و بعده الزاوی عن الشمس فی کل من البلدین فان کان فی بلد المکلف بمواصفات افضل او مماثلة لما کان علیه فی بلد الرویة امکن الاطمئنان بکونه قابلا للرویة فی بلد المکلف ایضا و الا فلا**[1]

«و فی ضوء ما تقدم یتبین ان الطریقة الصحیحة لاستعلام کون الهلال قابلا للرویة فی بلد المکلف مع ثبوت رویته فی بلد آخر»؛ اگر میخواهید ببینید در شهر دیگر هم قابل رؤیت هست...؛ در روایت اسحاق بن عمار هم صحبتش بود؛ آن شهر دیگر کدام شهر است که اگر غیم نداشت کافی است، میگویند طریقه صحیحه برای استعلام اینکه هلال در دو شهر قابل رؤیت بوده، **«هی الاستعانة بالمعلومات الفلکیة الدقیقة التی تحدد حجم الهلال و ارتفاعه عن الافق حین الغروب...».**

منظور من کجا بود؟ ایشان میگفتند میقات و مردم مهم است؛ همه باید در رؤیت هلال شریک باشند و ... . اما حال میگویند اینها فایدهای ندارد. حتماً باید به دقیقترین معلومات فلکی مراجعه کنید. **« ان الطریقة الصحیحة لاستعلام کون الهلال قابلا للرویة ... هی الاستعانة بالمعلومات الفلکیة الدقیقة»**؛ میقاتی که شما میگویید باید راحت باشد، اما الآن چه شد؟ باید محاسبه شود. این نتیجه مبنای است. نتیجه مبنا به اینجا رسیده که

می‌گویند چراهای ندارید؛ در قم و کاشان هم فایده‌ای ندارد. می‌گویند حتماً باید به آلات دقیقه بروید و ببینید وقتی در کاشان دیدن آن عرض جغرافیایی در اینکه ما هم در قم بتوانیم ببینیم دخالت دارد یا نه.

من مبنای اول را با این مبنا، کاشف از این می‌گیرم که از وجود خود مبنا، عدمش لازم آمده. یعنی خود مبنا می‌گوید باید در من هم آلات دقیقه به کار ببرید. خب اگر باید به کار ببرید پس چطور در آن مبنا در بیان چرایی عدم اجزاء تلسکوپ فرمودید به این خاطر مجزی نیست که باید می‌قات باشد؟! باید مردم به سه‌ولت آن را ببینند؟! اگر شما احساس تهافت نکردید روی آن فکر کنید و بفرمایید. به ذهن من اینطور می‌آید که این شاهدی است که با آن شرع مبنا جور در نمی‌آید.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] همان ۳۸